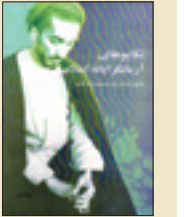


پیش‌خوان

گذر و نظری بر خاطرات نوانتشار محمد مهدی عبد‌خدایی

آئینه تکاپوی فدائیان اسلام

داود امینی



امروزه تاریخ شفاهی به عنوان یکی از ابزارهای مهم و مؤثر در پژوهش‌های تاریخی مطرح است و مهم‌ترین رکن آن نیز مصاحبه است. به‌طور کلی، این شیوه پژوهش و این قبیل مصاحبه‌ها در جایی که منابع مکتوب و اسناد موجود، اطلاعات کافی در اختیار پژوهشگران قرار نمی‌دهند، در راستای تکمیل اطلاعات اسناد و کتب، به کار گرفته می‌شوند.

از سوی دیگر، نگارش خاطرات رجال، بزرگان و افراد تأثیرگذار بر تحولات سیاسی-اجتماعی هر کشور اقدامی پسندیده و قابل تقدیر است و به دلیل فراهم آوردن امکان بهره‌گیری از آن خاطرات برای مردم و پژوهشگران کشور، اهمیت ویژه دارد. بی‌تردید با مطالعه خاطرات سیاسی مبارزان مسلمان کشورمان در دوره پهلوی، می‌توان معیارهای بهتری برای قضاوت‌های تاریخی خود در مورد انقلاب اسلامی ایران و تأثیر رجال و گروه‌های سیاسی-مذهبی در پیروزی آن به دست آورد و این امر به شناخت مسائل سیاسی-اجتماعی تاریخ معاصر ایران کمک شایانی خواهد کرد. در این میان جمعیت فدائیان اسلام یک تشکیلات سیاسی-مذهبی مؤثر در تحولات معاصر ایران بوده است که در مورد شیوه‌های مبارزات مسلحانه سیاسی‌اش پرسش‌های بسیاری در خصوص مبانی ایدئولوژیک و تاکتیکی‌ها و استراتژی‌های مبارزاتی آن جمعیت در جامعه مطرح بوده است. از این‌رو روایت این مبارزات عقیدتی از زبان کسانی که روزی در عرصه مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی مردم مسلمان ایران فعالیت می‌کردند، اهمیت بیشتری می‌یابد.

در همین راستا بود که در بهار سال ۱۳۷۶ش بر آن شدم تا بدون آشنایی قبلی برای مصاحبه به سراغ آقای محمدمهدی عبد‌خدایی که یکی از هم‌زمان نواب صفوی و فدائیان اسلام بود و در کوران مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی دوران پهلوی مدت هشت سال از عمر خود را در زندان‌های ترسناک



محمد مهدی عبد‌خدایی در کنار شهیدان نواب صفوی و سید عبدالحسن واحدی

آن رژیم سپری کرده بود، بوم تا بیشتر با روش‌ها و تاکتیک‌های مبارزاتی آنها آشنا شوم. از این‌رو پس از اولین دیدار و آشنایی با ایشان موضوع مصاحبه را با وی در میان گذاشتم و ایشان نیز درحالی که شصت

و دومین بهار عمرش را سپری می‌کرد، با رویی گشاده درخواست مرا پذیرفت و صبح روزهای دوشنبه را برای این مصاحبه در محل دفتر کارش تعیین کرد. از آن پس روزهای دوشنبه هر هفته به دفتر کار ایشان مراجعه می‌کردم. آقای عبد‌خدایی با وجود مشغله‌های زیاد و درحالی که هنوز با عنوان فدائیان اسلام فعالیت می‌کرد و هفته‌نامه «منشور برادری» را منتشر می‌ساخت و دفتر کارش نیز مملو از نشریات منشور برادری بود و پیوسته افراد و گروه‌های مختلفی برای مصاحبه و امور دیگر به ایشان مراجعه می‌کردند و انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ در موقعیت سیاسی جدیدی به وجود آمده بود تا پایان کار بدون کمترین ناراحتی و خستگی به این مصاحبه‌ها مبادرت ورزید و حاصل آن ۱۹ جلسه گفت‌وگویی است که در این مجموعه به پژوهشگران تاریخ کشورمان تقدیم می‌شود. از آنجا که در نخستین جلسه گفت‌وگو با آقای عبد‌خدایی در یافتن کم‌ایشتان در نتیجه استعمار مبارزات سیاسی، نشر هفته‌نامه منشور برادری و نیز گفت‌وگوها مصاحبه‌های منوالی و همچنین مطالعات گسترده تاریخی-سیاسی و تدریس در دانشگاه، بر موضوع اشرف کامل دارند و به خوبی می‌توانند به تحلیل تأثیر جنبش فدائیان اسلام در تحولات تاریخ سیاسی معاصر ایران بپردازند، از این‌رو با شیوه‌ای نو بر آن شدم تا با سوالات بی‌درپی رشته کلام را از دست ایشان خارج نکنم و با بهره‌گیری از حافظه و کلام شیوا و محکشان به بررسی جامعی بپردازم.

بنابراین تنها با طرح سوالاتی کلی موضوع بحث را تعیین می‌کردم و ایشان نیز بدون اطلاع از موضوع بحث، داهر هم به گفتن وقایع و حوادث آن دوران حساس از تاریخ معاصر کشورمان می‌پرداختند و با کمال صداقت و اعتقاد و بدون ریا و نطاهر و با در نظر گرفتن ملاحظات سیاسی و گروهی، به بیان حقیقت می‌پرداختند و به گفته خود، حقایق را آن گونه که اتفاق افتاده است، بیان می‌کردند تا نسل‌نورا به دریافت همه‌جانبه از تاریخ معاصر کشورمان رهنمون سازند و زبان گویایی برای بیان مبارزات جمعیتی سیاسی-مذهبی باشند که در حساس‌ترین مقطع تاریخ معاصر ایران، یعنی در جریان علی شدن صنعت نفت با حضور در صحنه سیاسی و حذف مهرهای دست‌نشانده راه مردم مسلمان ایران را برای رسیدن به حقوق مسلم خود هموار ساخت.



آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی در کنار استادش شهید آیت‌الله العظمی سیدمحمدباقر صدر

آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر پس از **پيروزی انقلاب اسلامی برای ایجاد هماهنگی بین خود و امام خمینی، آیت‌الله‌هاشمی شاهرودی را به ایران فرستاد و تأکید داشت که این کار به شکل سری انجام شود؛ البته بدیهی است که سری بودن این مسئله مدت زیادی دوام نمی‌آورد، چون آیت‌الله شاهرودی از محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین شاگردان شهید صدر محسوب می‌شد و از سوی رژیم بعث هم تحت کنترل بود و قطعاً آنها از سفر ایشان به ایران و نمایندگی از سوی شهید صدر مطلع می‌شدند**

رازها و ناگفته‌های واپسین دستگیری و شهادت آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدباقر صدر و خواهرش در آئینه روایت نزدیک‌ترین یار

شلیک آخر با دست‌ان صدام!

علی احمدی فراهانی

۳۴سال پیش در چنین روزهایی، عالم مجاهد آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدباقر صدر(ره)، در میان بهت افکار عمومی و به گونه‌ای مظلومانه، درزیر شکنجه رژیم صدام

به شهادت رسید. با این همه تا سال‌ها چند و چون واپسین روزهای حیات سیاسی ماند تا سرانجام، یار دیرین او حجت‌الاسلاموالمفسلمسئین شیخ محمد رضا نعمانی زبان به بیان حقایق گشود و گوشه‌هایی از رازهای واپسین روزهای حیات او را بازگو کرد. این نوشتار از خاطرات و گفته‌های ایشان فراهم آمده است.

■ مأموریت آیت‌الله‌هاشمی شاهرودی در ایران
شیخ محمدرضا نعمانی در میان انبوه خاطرات خویش، روزهایی را به یاد می‌آورد که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سید شهید شاگرد بزرگ‌زاده و نام‌آور خود آیت‌الله سیدمحمودهاشمی شاهرودی را به ایران فرستاد تا میان او و امام خمینی هماهنگی بیشتری ایجاد کند. از آن روز آیت‌الله‌شاهرودی از استادی خویش جدا شد و تا هم‌اینک در ایران به سر می‌برد. «شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای ایجاد هماهنگی بین خود و امام خمینی، آیت‌الله‌هاشمی شاهرودی را به ایران فرستاد و تأکید داشت که این کار به شکل سری انجام شود؛ البته بدیهی است که سری بودن این مسئله، مدت زیادی دوام نمی‌آورد، چون آیت‌الله شاهرودی از محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین شاگردان شهید صدر محسوب می‌شد و سفر ایشان به ایران و نمایندگی از سوی شهید صدر مطلع می‌شدند. در واقع اقدام آقای صدر، بر اعزام آقای‌هاشمی شاهرودی به ایران، یعنی‌ها را دربارۀ آنچه در آینده قرار بود در عراق پیش‌بیايد، سخت‌گیران و وحشتزده کرد، زیرا آنها می‌دانستند آقای شاهرودی شخصیت مهم و برجسته‌ای است و سفر ایشان به ایران نمی‌تواند بدون یک هدف بزرگ و مهم صورت گرفته باشد، لذا حزب بعث به شکل بی‌سابقه‌ای بر کنترل و مراقبت از شهید صدر افزود.»^(۱)

■ روزهای محنت‌بار سید در «حصر»
رژیم صدام پس از برخاستن اولین موج نهضت‌آلسمی در عراق، از دستگیری آیت‌الله صدر طرفی‌نیست، از این رو به حصر خانگی وی روی آورد. شاید اگر شیخ محمدرضا نعمانی در آن روزها در کنار سید نبود، واقعت‌های آن روزهای او، در دل تاریخ مدفون می‌گشت. واقعیتی از این دست: «رژیم عراق با دستگیر کردن شهید صدر در روز هفدهم رجب، قصد داشت ایشان را اعدام کند، ولی وقتی با واکنش مردم روبه‌رو شد، تصمیم گرفت ایشان را در شرایط حصر در منزل قرار دهد. این حصر آغاز شد و ۹ ماه به طول انجامید و در نهایت به شهادت شهید صدر منتهی شد. رژیم در ادامه اقدامات خود و پس از محاصره منزل، آب و برق و تلفن منزل شهید صدر را قطع کرد. این وضعیت، حدود ۱۵ روز به طول انجامید

تاریخ

کفت‌و‌گو ۸۸۴۹۸۳۸

خود را به مجاهدین و مؤمنین برساند.»^(۲)

■ واپسین روزهای حصر

شواهد و از جمله خاطرات شیخ محمدرضا نعمانی نمایانگر آن است که سید شهید پس از مسدود گشتن واپسین روزنه‌های امید، انقطاع الی الله برگزید و در انتظار شهادت روزها را سسپری کرد: «آقای صدر در این روزهای آخر انقطاع کامل از دنیا و توجه مطلق به نسوی خدا پیدا کرده بود. او دائماً یا قرآن می‌خواند یا ذکر می‌گفت. بیشتر هم تنسیخات اربعه می‌گفت. آخرین روزهای حصر را هم با روزه‌داری سپری کرد و به هیچ چیز جز عبادت خدا فکر نمی‌کرد. گاهی اوقات که من درباره مسائل مربوط به فعالیت‌ها و مبارزات اسلامی با او صحبت می‌کردم، پاسخی نمی‌داد و تنها به یک تنسخ ملخ اکتفا می‌کرد، چون فایده و امیدی در آنها نمی‌دید. حزن و اندوه چون خورهای به جسم و جان او افتاده بود، طوری که از شدت ضعف به پیکره‌ای استخوانی تبدیل شده بود. فکر می‌کنم اگر کسی در آن روزها، ایشان را می‌دید، نمی‌شناخت؛ اما خدا را شاهد می‌گیرم که ایسن غم و اندوه ابداً بسه خاطر ترس از کشته شدن یا دلبستگی به زندگی و دوست داشتن دنیا نبود.»^(۳)

■ واپسین وداع

آیت‌الله صدر از مدت‌ها پیش «واپسین وداع» خویش را پیش‌بینی می‌نمود، از این رو با منات و استواری بسا آن مواجه گشت، چیزی که سه‌برای مأموران تعجب‌آور بود. او قبل از آخرین دستگیری خویش، برای همیشه از نزدیکان و یاران وفاداری که در روزهای پر محنت حصر او را همراهی کرده بودند، خداحافظی کرد: «روز شنبه شانزدهم فروردین ۵۹ ساعت ۲/۵ بعدازظهر بود که رئیس اداره امنیت نجف همراه معاونانش به ملاقات شهید صدر آمد و گفت: مسئولان مایلند شمارا در بغداد ببینند. شهید صدر گفت: اگر به تودستور داده‌اند که مرا بازداشت کنی، با تو هر جا که می‌خواهی مرا ببری، خواهم آمد. آنها هم گفتند: بله، هدف بازداشت شصاست. سید گفت: پس چند دقیقه‌ای منتظر باشید تا با خانواده‌ام خداحافظی کنم. آنها گفتند: نیازی نیست، چون همین امروز و فردا برمی‌گردید. شهید صدر که می‌دانست چه فرجامی در انتظارش است، گفت: مگر برای شما ضرری دارد که من با کودکان خودم خداحافظی کنم؟ در جریان بازداشت‌های متعدد، این اولین باری بود که می‌دیدم ایشان با خانواده وداع می‌کند. بعد از وداع، در حالی که تسمی بر لب داشت، بر گشت و به مأموران گفت: برویم. وقتی ایشان رفت، اولین نشانه‌های اتفاق شومی را که در راه بود، به صورت برجیده شدن بساط نیروهای امنیتی اطراف خانه مشاهده کردم.

می‌فرمود: اینها به خاطر من از گرسنگی تلف خواهند شد، اما تا وقتی که این وضعیت برای اسلام است، من راضی و خوشحال هستم و برای بالاتر از آن هم آماده‌ام! با پیچیدن خیر محاصره غذایی منزل شهید صدر در میان مردم، رژیم بعث تحت فشار قرار گرفت. البته نه از ناحیه مرجعیت و حوزه، بلکه از سوی عامه مؤمنین و جوانان که با نوشتن شعار روی دیوارها و توزیع اعلامیه، محاصره غذایی مرجع شیعه را محکوم می‌کردند. این فشارها منو موجب شد که رژیم بعث، محاصره غذایی را لغو کند و به حاج عباس اجازه داد که روزانه، تحت نظارت مأموران، مواد خوراکی منزل شهید صدر را تأمین کند. یک مأمور امنیتی، هر روز، سایه به سایه، حاج عباس را در بازار همراهی می‌کرد و بعد هم اجازه نمی‌داد که او با خانواده شهید صدر صحبت کند؛ بلکه هر روز صبح باید می‌آمد و کاغذ کوچکی را که مواد غذایی مورد نیاز خانواده وی آن نوشته شده بود، تحویل می‌گرفت و می‌برد و می‌خرید.

از روز هجدهم ماه رجب تا آخر ماه شعبان، ارتباط ما با بیرون از منزل کاملاً قطع شد. نه اخباری از مردم به ما می‌رسید و نه آنها از وضع ما مطلع می‌شدند. رادیو تنها مونس ما بود که از طریق آن اخبار را می‌شنیدیم. وقتی گاهی اوقات صدای بوق ماشین می‌آمد، خوشحال می‌شدیم، چون احساس می‌کردیم در نزدیکی جهان زنده‌ها به سر می‌بریم. علاوه بر این سروصدای ناآوایی چندبند به منزل هم شنیرین‌تر از هر سروصدایی بود. هنگامی که انسان در قسمتی تنگ و خفقان‌آور قرار بگیرد، حتماً چنین احساسی به او دست می‌دهد. اولین ارتباط بعد از ۳۰ روز، در آخرین روز ماه شعبان برقرار شد، به این ترتیب که آن شب بالای پشت بام رفته و در گوشه‌های دور از دید دوربین‌های امنیتی که اطراف منزل شهید صدر قرار داده بودند، به جست‌وجوی هلال ماه مبارک رمضان پرداختیم. آن شب چشم به حجت‌الاسلام سید عبدالغزیز حکیم افتاد که ایشان هم برای رؤیت هلال به پشت بام آمده بود. با توجه به فاصله نسبی میان خانه شهید صدر و منزل ایشان، ما توانستیم با اشاره دست، به یکدیگر پیام بدهیم، اما بعضی از این اشارات را می‌فهمیدیم و بعضی‌ها را هم متوجه نمی‌شدیم. در نهایت با زبان اشاره قرار گذاشتیم که روز بعد در همانجا یکدیگر را ببینیم و بدین ترتیب پس از ۵۰ روزه با یکوت کامل. اولین ارتباط ما با جهان بیرون برقرار شد. روز دوم که بالای پشت‌بام رفته، دیدم او سعی می‌کند با زبان اشاره مطلبی را به من بفهماند. من هم سعی کردم این کار را بکنم، اما چندان فایده‌ای نداشت. روز سوم ایشان جملاتی را با خط درشت روی یک تکه مقوا نوشته بود که من می‌توانستم برخی را بخوانم و برخی را هم نمی‌توانستم. این اقدام و ابتکار ایشان، سرمنشأ پیدا کردن شیوه‌ای مناسب برای ارتباط و گفت‌وگو با یکدیگر شد. از آن به بعد، هر چه را که شهید صدر می‌خواست، به خط درشت پشت سپهی غذا می‌نوشتیم و البته این کار را با چند سینی انجام می‌داد و هر واژه و عبارتی را با خط درشت، پشت یک سینی می‌نوشتیم و به این ترتیب کلمات را یک به یک به او نشان می‌دادم تا جمله تمام می‌شد. او هم با دوربین این کلمات و جملات را می‌خواند و از مقصود ما باخبر می‌شد. با این شیوه، شهید صدر توانست تا حدودی از جریان امور در خارج از منزل، اطلاع پیدا کند و پیام‌های خاتمه می‌دهد.»^(۴)

۹ جوان | شماره ۴۴۹۹

■ دفن در نیمه شب

سید را مظلومیتی است بی‌پایان که مرثیه آن، تا هم‌اینک سروده نشده است. او همان‌گونه به شهادت رسید که زیسته بود و همان‌گونه مظلومانه، نیمه شب در گورستان وادی‌السلام نجف به خاک سپرده شد که در کنج سیاهچال رژیم صدام به شهادت رسیده بود. در دم تا مدت‌ها از شهادت و دفن او بی‌اطلاع بودند تا اینکه صدور پیام تسلیت حضرت امام خمینی(ره)، قطعیت خبر را مسجل کرد. حجت‌الاسلام شیخ محمدرضا نعمانی در این باره می‌نویسد: «در شامگاه روز چهارشنبه بیستم فروردین سال ۵۹، رژیم بعث، برق شهر نجف را به طور کامل قطع کرد. در سیاهی شب، مأموران امنیتی از دیوار منزل مرحوم حجت‌الاسلام سید محمدصادق صدر، پسر عمومی شهید صدر، بالا رفتند و از او خواستند که به ساختمان استانداری نجف برود. در آنجا، ابوسعد، رئیس اداره امنیت شهر نجف، وقتی محمدصادق صدر را دید، گفت: اینها جنازه صدر و خواهرش است که اعدام شده‌اند، با ما بی‌تا آنها را دفن کنیم؟ مرحوم سید محمد صادق گفت: باید آنها را غسل بدهم. اما ابوسعد گفت: غسل و کفن شده‌اند! باز سید گفت: باید بر آنها نماز بخوانم. ابوسعد گفت: بخوان. پس از نماز، ابوسعد گفت: آیا می‌خواهی جنازه آنها را ببینی؟ سید گفته بود: بله، در تابوت را باز می‌کنند. جنازه شهید صدر غرق به خون و آثار شکنجه در نقاط مختلف صورتش پیدا شده است. البته یعنی‌ها اجازه ن‌داده بودند که سید صادق تمام جنازه را ببیند. ابوسعد گفته بود: تو می‌توانی خبر اعدام سید را اعلام کنی، اما مراقب باش که در مورد اعدام بنت‌الهدی چیزی نگویی که در آن صورت خودت را اعدام خواهیم کرد! مرحوم سید صادق هم از روی واهم‌های که پیدا کرد، سکوت کرد و سال‌ها بعد، وقتی در آستانه مرگ قرار گرفت، خبر اعدام بنت‌الهدی را داد. جنازه شهید صدر و خواهرش در قبرستان وادی‌السلام در شهر نجف به خاک سپرده شد.

رژیم صدام جنایت وحشیانه‌ای را که مرتکب شده بود، کاملاً مخفی نگه داشت، به طوری که تا چندی پس از این جریان، هیچ کس از این واقعه باخبر نبود، جز تعداد اندکی از مردم نجف که از طریق گور کن‌های وادی‌السلام در جریان امر قرار گرفته بودند. تفرندی هم که رژیم بعث بر دین این بود که هر چند وقت یک بار، وقوع این جنایت از سوی یکی از اعضای حزب بعث انکار و سپس توسط فرد دیگری از همان حزب تأیید می‌شد و مردم از این همه تناقض، سردرگمی عجیبی پیدا کرده بودند. عمداً هم این کار را می‌کردند تا کسی عملاً نتواند موضع مشخصی را علیه این جنایت اتخاذ کند. در آن



■ شهید آیت‌الله صدر در کنار شاگردان و یارانش آیات و حجج اسلام: سیدمحمود هاشمی شاهرودی، سیدمحمدصدر، سید عبدالعزیز حکیم و شیخ محمد رضا نعمانی در نجف اشرف

د

شهید بنت‌الهدی رفت تا پرس‌وجویی بکنند، اما هیچ یک از آنها را در اطراف خانه ندید. ما فهمیدیم این بازداشت، مقدمه شهادت سید بزرگوار است. صبح روز بعد، نیروهای امنیتی بسار دیگر منزل را محاصره کردند و این بار این سؤال برای ما پیش آمد که آیا آمدن اینها نشانه آن است که سید را آزاد کرده‌اند و حالا دوباره می‌خواهند خانه را محاصره کنند که این البته موجب خوشحالی مسا بود، اما بنت‌الهدی گفت: نه! اینها آمدندن مرا بازداشت کنند و رفت و لباس‌هایش را عوض کرد و من آستین‌هایش را محکم بست که به هنگام شکنجه شدن، کاملاً پوشیده باشد! رفتار وی به گونه‌ای بود که واقف‌صبر و مقاومت حضرت زینب(س) را در دل زنده می‌کرد.»^(۵)

■ قتل به دست شخص صدام تکریتی

کمتر کسی از آنچه در روزهای پیش از شهادت بر سید شهید و خواهر مکرمه‌اش رفته است، اطلاع دارد. در این‌باره تنها پاره‌ای قرآن و منقولات خودنمایی می‌کنند. حد وسط این روایت‌ها، شکنجه‌های شدید این خواهر و برادر در آن روزهای سیاه و قتل آن دو به دست شخص صدام تکریتی است. چنانکه شیخ محمدرضا نعمانی پس از تحقیقات فراوان چنین می‌نویسد: «آنچه را که از شاهدان عینی دریافتیم، این است که چنانکتار معذور، صدام تکریتی، شهید صدر و خواهر گرمی‌اش را پس از شکنجه‌های فراوان، با بدترین شیوه‌ها به قتل رساند. سید شهید را با بنده‌های آهنی بسته بودند و صدام با تازیانه بر سر و روی او می‌کوبید و می‌گفت: «تو مزدور ایرانی‌ها هستی و می‌خواهی در عراق انقلاب برپا کنی.» شهید بنت‌الهدی و برادرش در یک اتاق بودند. شهید مظلومه در گوشه‌اتاق به خاطر شکنجه‌های زیاد و جراحت‌های ناشی از بردن اعضای بدنش، بی‌پوش افتاده بود و متوجه آنچه در پیرامونش می‌گذشت، نبود. در این مرحله، صدام شخصاً با شلیک گلوله به زندگی این دو انسان والا و بزرگوار خاتمه می‌دهد.»^(۶)

شرایط، توجه همه به بخش عربی رادیوی جمهوری اسلامی ایران جلب شده بود تا خبر قطعی از ایران برسد. ظاهر اد در ایران، چند روز پس از وقوع جنایت، از این خبر مطلع شدند و با پیام بسیار مهمی که از سوی امام منتشر شد، صحت خبر برای مردم مسجل شد.»^(۷)

■ و کلام آخر

امید می‌رفت که از سر به مهر شهادت سید و حالات و شرایط او در واپسین روزهای حیات، پس از سقوط صدام تکریتی آشکار گردد، اما پس از این رویداد، پرورنده او از استخبارت عراق توسط امریکایی‌ها سروده شد و از عراق بیرون رفت! و بدین ترتیب برگ دیگری از مظلومیت وی در برابر دیدگان تاریخ فرار گرفت.

■ تمامی سواران از گفت و شنود حجت‌الاسلام

والمسلمین شیخ محمدرضا نعمانی با ماهنامه

شاهد یاران، شماره ۱۹ ویژه‌نامه شهید آیت‌الله

العظمی سیدمحمدباقر صدر اخذ شده است.